**مدت: 40**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که آیا مدلول التزامی همان طور که در تحققش و وجود یافتنش تابع مدلول مطابقی است آیا در حجیت هم تابع است؟ یا این که نه می‌شود مدلول مطابقی حجت نباشد ولی مدلول التزامی حجت باشد.

در مسأله دو قول هست. مرحوم محقق نائینی و محقق خراسانی قدس سرهما .... به خراسانی نسبت نمی‌دهم. محقق نائینی قدس سره قائل شدند به این که تابع نیست. و لکن معروف بین الاصحاب این است که تابع است. هم در مقام ثبوت و تحقق و هم در مقام حجیت تابع است.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: چرا آن جا دیگه لامحاله هست.

قائلین به این که تبعیت نمی‌کند در حجیت و مستقل است فرمایش آقای نائینی حاصلش این شد که بالاخره ما دو تا دلالت موجود داریم. یک دلالت مطابقی داریم، یک دلالت التزامی. این‌ها دو تا دلالت موجود هستند. حالا اگر ادله نسبت به یکی قصور داشت، معارض داشت، شمول نداشت لایؤخذ الجار بذنب الجاری. خب دلالت مطابقی مشمول ادله حجیت نیست لوجهٍ. چرا بگوییم مدلول التزامی مشمول نیست؟ آن دلالتی است، ظهوری است، پس خودش مشمول ادله حجیت می‌تواند باشد و بین این‌ها ربطی نیست. این حاصل فرمایش مثلاً محقق نائینی.

قائلین به این که نه تابع است و نمی‌شود تفکیک کرد به وجوهی از ادله تمسک فرمودند یا می‌شود تمسک کرد. وجه اول فرمایش محقق خراسانی است در حاشیه فرائد که ایشان می‌فرمایند: مدلول التزامی در طول مدلول مطابقی است. و در پیرو و وابسته به اوست به جوری که تصدیق انسان، باور کردن انسان نسبت به آن مدلول التزامی ممکن نیست الا بعد از این که آن مدلول مطابقی را تصدیق کند. این که می‌گوییم مدلول مطابقی حجت نیست یعنی دلیل نیست بر این که مدلولش را برای ما ثابت بکند. وقتی آن مدلول ثابت نشد چه جوری می‌توانیم بگوییم خارج لازم چیزی که اگر بخواهد وجود داشته باشد بعد از وجود است، در طول وجود اوست، به برکت وجود اوست. چه جور می‌توانیم قبول بکنیم و آن را تصدیق بکنیم. این دلالت تبع آن است. اگر آن را شارع بفرماید که... آن متبوع را شارع بفرماید حجت نیست اعتبار ندارد، یعنی با او استطراق واقع نمی‌شود. با آن واقع احراز نمی‌شود. چطور می‌تواند او حجت نباشد، واقع با آن احراز نشود اما لازمه او احراز بشود. این در بند اوست،‌ این در گرو اوست. بنابراین اگر آن متبوع حجت نیست این تابع هم حجت نیست.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: چرا؟

سؤال‌: همان بحث سر در طول بودن آن است.

جواب: در طول بودنش که روشن است. این که شما می‌گویید این‌ها در عرض هم است، خلاف واقع خلاف وجدان است. این دلالت التزامی در طول دلالت مطابقی است. یعنی اگر این لفظ، این کلام دلالت نمی‌کرد بر این که امر واجب است آیا دلالت می‌کرد بر این که مباح نیست؟ بر این دلالت نمی‌کرد. یا نمی‌دانیم این خانه خالی است یا خالی نیست، آدم توی این خانه هست یا توی این خانه آدم نیست. یک کسی، بینه‌ای گفت زید در این خانه است. خب مدلول التزامی‌اش این است که خالی نیست. بعد بینه‌ای گفت این آقا دروغ می‌گوید زید نیست. شما می‌توانید بگوییم خب بله حالا نمی‌توانیم بگوییم زید هست چون معارضه پیدا کرد. ولی آن مدلول التزامی که خالی نیست را قبول می‌کنیم. این بینه که آن را نفی نکرد. گفت زید نیست. می‌گوییم بابا آن خالی نبودن خانه آن چیه؟ آن فرع بر آن است. یعنی چون زید هست، دلالت می‌کند که زید هست لازمه وجود زید این است که خالی نیست از انسان. خب اگر این که زید آن جا هست پذیرفتنی نیست، نمی‌شود پذیرفت، چه جور می‌شود پذیرفت که پس خالی نیست؟ او فرع بر این است. اصل را قبول نکردیم، حجت قرار ندادیم معنا ندارد که آن حجت باشد. این فرمایش آقای آخوند است و به خاطر این آن برهانی که دیروز نقل کردیم رد کردیم.

حالا فعلاً در صدد بررسی ادله نیستیم ما فعلاً می‌خواهیم فهرست ادله را با توضیحاتش بگوییم بعد برمی‌گردیم. چون بهتر سیمای مطلب روشن بشود. این فرمایش آقای آخوند رضوان الله علیه.

فرمایش دوم و بیان دوم و استدلال دوم این است که شما که می‌فرمایید که هر دو خبر متعارض این‌ها یک مدلول واحد التزامی دارند این حرف غلط است. یک مدلول واحد التزامی هر دو دارند غلط است. آقای آخوند می‌پذیرفت یک مدلول واحد التزامی دارند ولی می‌گفت این مدلول واحد التزامی چیه؟ در طول است، تبع است. نمی‌شود اصل را قبول نکرد، تبع را پذیرفت. آن حرف ایشان بود. این حرف ادق از آن است. می‌گوید اصلاً مدلول التزامی مشترکی وجود ندارد. این بینه قائم شده، این دلیل قائم شده می‌گوید این واجب است. آن دلیل قائم شده می‌گوید این حرام است. شما می‌گفتید مدلول مشترک‌شان چیه؟ این که مباح نیست. این مباح نیست مدلول مشترک هر دو است. این قائل می‌فرماید که نه مدلول مشترک ندارد. چرا؟

چون آن کسی که دارد می‌گوید این واجب است حرف مدلول التزامی کلام آن این است که اباحه همراه با وجوب وجود ندارد. یک حصه‌ای از اباحه را نفی می‌کند. چون واجب است مباح نیست. نه اباحه مطلقه که اگر وجوب هم نبود وجود نداشت. آن را که نفی نمی‌کند. حصه‌ای از اباحه را نفی می‌کند. می‌گوید اباحه همراه با وجوب وجود ندارد. چون وجوب هست پس دیگه اباحه همراه با این وجود ندارد. آن هم که می‌گوید حرام است، آن هم مدلول التزامی کلام او هم این نیست که اباحه مطلقه وجود ندارد. نه اباحه همراه با حرمت. به حیث که اگر بگوید... می‌گوید اگر آن صرف‌نظر از حرمت بکنیم شاید اباحه باشد. من نمی‌گویم اباحه مطلق نیست. من چون حرام است دارم می‌گویم اباحه دیگه نیست. یعنی اباحه همراه با حرمت نیست. اما اگر چشم بپوشم از حرمت نمی‌گویم دیگه اباحه نیست لعل اباحه باشد. پس نفی اباحه مطلقه نمی‌کند. هر کدام از این‌ها آن که می‌گوید واجب است، آن مدلولش اباحه همراه با وجوب است. آن که می‌گوید حرام است مدلولش اباحه.... نفی می‌کند اباحه همراه با حرمت را نه مطلقه را. مثلاً اگر کسی می‌آید می‌گوید آقا این لباس ملاقات کرد با بول آن دیگری می‌گوید این لباس ملاقات کرد با دم. ماها که همین طور ساده حساب بکنیم می‌گوییم این دو تا کلام یک مدلول التزامی واحد دارند آن چیه؟ نجاست این است. به اصل نجاست دارند خبر می‌دهند. به ملاقات با بول به دلالت مطابقی. به اصل نجاست با دلالت التزامی. آن هم به ملاقات با دم به آن دلالت مطابقی. به اصل نجاست با دلالت التزامی. درست. این قائل می‌فرماید این حرف غلط است. آن دارد به دلالت مطابقی می‌گوید با بول ملاقات کرده پس نجاست بولیه دارد. این حصه از نجاست نه مطلق نجاست. آن که می‌گوید با دم ملاقات کرده مدلول التزامی کلامش این است که پس نجاست بولیه دارد نه مطلق النجاسة. نجاست دمویه دارد نه مطلق النجاسة. پس مدلول التزامی کلام او النجاسة نیست. مدلول التزامی کلام او هم النجاسة نیست تا بگوییم یک مدلول مشترک هر دو دارند.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: چی چی هست. لازمه آن چی هست؟ به چی دارد خبر می‌دهد.

سؤال‌: نمی‌توانیم بگوییم نجاست نیست. بله این نجاست....

جواب: چه نجاستی هست؟

سؤال: اصل نجاست را نفی نمی‌کند که...

جواب: نه نجاست متفصله به این فصل را دارد خبر می‌دهد. نه جنس النجاسه را.

سؤال: نفی می‌کند یعنی؟

جواب: نه خبر نمی‌دهد. نه نفی می‌کند، خبر نمی‌دهد.

سؤال: شنونده باید؟؟

جواب: شما می‌خواهید مدلول التزامی را... شما که می‌گویید زید آمد نفی می‌کنید آمدن عمرو را؟ نه. ولی از زید دارید خبر می‌دهید. مخبربه شما این است.

سؤال: یعنی یک انسانی آمد، یکی می‌گوید زید، آن که ؟؟؟ می‌فهمد یک انسانی آمد. منافاتی ندارد.

جواب: شما انسانی که در ضمن خالد است می‌فهمید؟

سؤال: نه.

جواب: جنس هان. انسان مطلق را نمی‌فهمید. انسان متفصل یا به زید یا به عمرو را می‌فهمید. پس بنابراین حرف این است.

محقق خویی قدس سره در مصباح این کلام ایشان است. ایشان می‌فرماید که ما مدلول مشترک نداریم و این یک دقتی است. مدلول مشترک نداریم این جا. آن مدلول التزامی خاص خودش را دارد، آن هم مدلول التزامی خاص خودش را دارد و نتیجه این می‌شود که اگر ما گفتیم در موضوعات بینه می‌خواهیم و قول خبر واحد حجت نیست این‌جاها بینه قائم بر نجاست نشده. چون بعضی‌ها این جوری می‌گویند دیگه. بینه بر نجاست داریم. حالا آن می‌گوید با بول ملاقات کرده، آن می‌گوید با دم ملاقات کرده، این‌ها مختلف است. اصلاً نجاست را هر دو دارند خبر می‌دهند. پس ما بر نجاست قولان عدل داریم. جواب این است که نه نداریم. اصل نجاست یک امر مشترک باشد هر دو خبر ندادند. آن یک نجاست را خبر داده آن یک نجاست دیگر را خبر داده. که آن یک نفر خبر داده این را هم یک نفر. پس کو؟ أین تحقق البینه؟

سؤال: ؟؟؟ یک کسی گفت زید آمد آن یکی گفت نه زید نیامد عمرو آمد. آمدن انسان ثابت است دیگه.

جواب: اما انسان در ضمن چی...

سؤال:‌ فرق نمی‌کند انسان است دیگه. انسان در ضمن چی معنا ندارد. ما انسان در ضمن چی را نمی‌خواهیم ثابت کنیم خود انسان را ثابت می‌کنیم. ؟؟؟ شما نمی‌توانید تبدیل بکنید. خواست من نیست.

جواب: من از شما یک سؤالی می‌کنم.

سؤال: یعنی این مقدم بر فرد است ؟؟

جواب: همه این‌ها برای خاطر اشتباهاتی است که ما تا حالا کردیم و حواس‌مان نبوده. به خدمت شما از همان جایی که می‌فرمایید انسان از شما سؤال می‌کنیم آن انسانی که شما یقین داری آن جا هست ممکن است در ضمن خویلد باشد.

سؤال: بالاخره انسان است.

جواب: نه. می‌دانم.

سؤال: ما عرفی نگاه می‌کنیم.

جواب: عرف هم همین جوره. این عرف را تحمیق نکنیم این قدر. عرف هم همین جور است. عرف هم می‌گوید چی؟ عرف هم می‌گوید بله من از گفته این فهمیدم انسانی که ممکن است آن انسان در ضمن غیر این باشد که این می‌گوید و آن می‌گوید. این گفته حسن آمد، آن گفته حسین آمد من از حرف این‌ها می‌فهمم انسان بالاخره در این جا هست ممکن است آن انسانی که در این جا هست در ضمن مجتبی باشد. در ضمن باقر باشد.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: چنین چیزی را آدم یقین پیدا نمی‌کند... مدلولش نمی‌شود که. آن که می‌فهمد این است که آن انسانی که مبهم است برای او که ضمن این است یا ضمن آن است. نه این که انسان کلی و یک حصه کلی برای من روشن شد که می‌شود آن حصه در ضمن یک انسان سومی محقق شده باشد.

سؤال: حاج آقا یک زیدی بگوید این سجاده نجاست بولیه دارد عمرو بگوید این نجاست دمویه دارد می‌شود روی آن نماز خواند؟ شما روی آن نماز می‌خوانید؟ اگر یکی بگوید سجاده نجاست دمویه دارد یکی بگوید نجاست بولیه دارد.

جواب: اجتهاداً او تقلیداً. تقلیداً خب گفتند. الا حالا شما نشستید حالا می‌خواهید اجتهاد کنید حرف‌ها بسنجید. این محقق مدقق دارد به ما می‌گوید اشتباه نکنید. هی می‌گویید مدلول مشترک داریم اشتباه می‌کنید مدلول مشترک نداریم. یک مدلول التزامی مشترکی این جا وجود ندارد. خب حالا این به خدمت شما عرض شود که کلام ایشان است. حالا تا بعد ببینیم این عرض می‌کنم حتماً مطالعه کنید چون این یک مقداری مقعد و سنگین است. مرحوم آقای صدر، شهید صدر رضوان الله علیه یک إن قلت و قلت‌هایی با ایشان دارد حتماً مطالعه بفرمایید تا بعد توضیح بدهیم ببینیم که حالا شهید صدر چه جوابی می‌خواهد به ایشان بفرماید حالا چون مقام چیزی هست عرض می‌کنم.

سؤال: ببخشید این در طول فرمایش مرحوم آخوند است دیگه. یعنی در اثر این که مدلول التزامی در طول مدلول مطابقی است این حصه‌‌ای است که در واقع ایجاد می‌شود. یعنی ادامه فرمایش مرحوم آخوند را در نظر نگیریم فرمایش آقای خویی....

جواب: بله درسته اما آخوند ... به این خصوصیت توجه ندارید که این‌ها دو تا می‌شوند. این یک مدلول مشترکی وجود دارد مثلاً. یک مدلول مشترکی هست محقق خویی می‌فرماید مدلول مشترک وجود ندارد. این چون تابع آن است اتفاقاً مضیق می‌شود.

سؤال: دو تا نتیجه از یک امر واحد است.

جواب: آن هم چون تابع آن است مضیق است. و یک مدلول مشترکی وجود ندارد در انتها. حالا که مدلول مشترکی وجود ندارد در این جا برای ما هیچ ثابت نمی‌شود یک امر کلی جامعی. این تعارض کردند، تساقط کردند این به جمیع چیزش تساقط می‌کند، آن هم به جمیع مدالیلش تساقط می‌کند می‌رود کنار. این هم حرف دوم.

حرف سوم:

حرف سوم این است که درسته یک مدلول ما... ملازمه هست حالا مشترک یا مختص. اما این‌ها مدلول التزامی نیستند. نفی ثالث مدلول التزامی نیست. چون در مدلول التزامی کلام باید لزوم بیّن بالمعنی الاخص باشد. تعریف لزوم بیّن بالمعنی الاخص چیه؟ این است که نفس تصور ملزوم مستلزم تصور چی باشد؟ لازم باشد. یعنی آن چنان بین این لازم و ملزوم، لزوم و کشایی است که به طور قهری و اتوماتیک ذهن وقتی به ملزوم توجه می‌کند ناخودآگاه آن هم می‌آید و نمی‌شود ذهن به این توجه کند به آن توجه نداشته باشد. مثل عمی با بصر. عمی یعنی چی؟ یک معنایی دارد که... عمی یعنی نابینایی، کوری. کوری چی؟ کوری چشم. نمی‌شود عمی بیاید توی ذهن، بصر نیاید. چون معنا یک جوری است که این قابل نقش بستن در ذهن نیست مگر این که آن یکی هم نقش ببندد. چون یعنی عدم آن. یا ملازمه بین مثلاً حاتم و جود در اثر کثرت داستان حاتم گفتن و آن سنبل جود شدن و فلان انسانی که در منطقه‌ای زندگی کرده، جایی زندگی کرده که سنبل سخاوت حاتم است و همه وقت از بچگی آن را شنیده این جوری این دو تا با هم دیگه قرن پیدا کردند و اتصال پیدا کردند که نمی‌شود حاتم را بشنوی جود در ذهنت نیاید. جود را بشنوی حاتم در ذهنت نیاید. این هم می‌شود مدلول... این جور جاها که بیّن بالمعنی الاخص است این جا بله دلالت التزام وجود دارد.

اما جاهایی که این چنین نباشد ولو لزوم هست اما بین او و آن برهان می‌خواهد، دقت می‌خواهد. مثل مفهوم واجب الوجود و این که لایتثنی و لایتکثر. هر چیزی واجب الوجوب است این تثنی بردار نیست. دو تا نمی‌شود بشود که برهان توحید است. و لایتکثر. اما آیا این جوری است که آدم تا توجه می‌کند به مفهوم واجب الوجود ذهنش منتقل به آن بشود. فلاسفه مهمش توی آن مانده‌اند منتقل نشده. پس بنابراین این لزوم هست آن کسی که این برهان را قبول دارد می‌گوید بین آن لزوم است یعنی وقتی به این توجه می‌کنی می‌بینی این یک چیزی است که لایتثنی و لایتکرر اما لزوم غیربیّن است. یک جا هم لزوم بیّن است اما بیّن بالمعنی الاخص نیست. یک جا غیربیّن است اصلاً. یک جا بیّن است اما بیّن به آن جلاء و وضوح و این‌ها نیست. پس سه جور داریم. شرط دلالت التزام این است که بیّن بالمعنی الاخص باشد. بیّن تنها به درد نمی‌خورد. بیّن بالمعنی الاعمش هم که دیگه... یا غیربیّنش هم که اصلاً دیگه به درد نمی‌خورد. خب حالا این قائل بزرگوار ادعا می‌فرماید که دلالت روایتی که می‌گوید این واجب است دلالتش بر نفی اباحه این لزوم بالمعنی الاخص نیست بین این دو تا. این جور نیست که آدم وقتی می‌شنود که این واجب است ذهنش به نحو بیّن بالمعنی الاخص منتقل بشود به این که پس مباح نیست. می‌شنود حرام است ذهنش این جور نیست منتقل بشود به این که مباح نیست. پس چنین لزومی وجود ندارد. پس چنین دلالت التزامی در این جاها نیست نسبت به آن امر آخر. در کتاب شریف تسدید الاصول استاد دام ظله فرموده:

إنّما نحن فیه لیس من باب الدلالة الالتزامیه. فإنّها إنّما تصح فی ما کان لازم من البیّن بالمعنی الاخص. أی مما کان نفس تصور المعنی الملزوم موجباً للانتقال الذهن الی اللازم. کما فی الحاتم و الجود و العمی و البصر. و من الواضح أنّه لیس بین اثبات الشیء و نفی کل مما یخالفه هذا الملازمه.

شما وقتی اثبات شیء می‌کنید می‌گویید این واجب است بین اثبات وجوب و نفی مخالفات این که بگویی آن‌ها نیستند چنین ملازمه بیّنی وجود ندارد تا دلالت التزام محقق بشود. پس اصلاً چنین دلالت التزامیه‌ای نیست تا خانه از پای‌بست ویران است. چنین دلالت التزامیه‌ای وجود ندارد تا شما بگویید که بله نفی ثالث می‌کند. دلالت می‌کند بر نفی ثالث. چه دلالتی می‌کند؟ دلالت التزام می‌گویید وجود ندارد. آن دلالت‌های دیگه را می‌گوید خب آن هم که روشن است مستتبع این است باید آن جا باید آن را تصور بکنید. ثابت بشود، تصدیق به وجودش پیدا بکنید بعد ملازمه را با برهانی، با دلیلی اثبات بکنی بعد بگویی که هست یا نیست. دلالت التزام که ندارد تا آقای نائینی بگوید خب دو تا دلالت بودند این یکی حجت نیست آن حجت است. دلالت التزامی نیست تا شما بگویید این دلالت خب حجت نیست آن یکی که هست حجت باشد. اصلاً دلالت التزام وجود ندارد. اگر بخواهد دلالتی باشد از قبیل دلالت لزوم غیربیّن است یا بیّنی است که بالمعنی الاخص نیست. آن دو تا در چه صورتی ما می‌توانیم به آن برسیم؟ لفظ که ما را رهنمون نمی‌شود. باید تصدیق به این مدلول بکنیم وقتی تصدیق به این مدلول کردیم خودمان آن برهان را به آن ضمیمه بکنیم آن را تصدیق کنیم. و حال این که فرض این است که این ثابت نمی‌‌تواند بکند این مدلول خودش را، مطابقی‌اش را،‌ تا ما آن را تصدیق بکنیم بعد به آن برهان ضمیمه بکنیم آن مطلب اثبات بشود. این کار ماست، لفظ که دلالت ندارد که. مخبر که خبر نکرده که. این هم لایخلو عن دقة. خوب دقت بفرمایید چه می‌شود. اگر دلالت التزامیه محقق بود خب می‌گفتید این آقای مخبر دو تا خبر به ما داده، کلامش دو تا ظهور دارد. یک ظهور نسبت به مدلول مطابقی، یک ظهور نسبت به مدلول التزامی. حالا ظهور مطابقی‌اش حجت نیست. خب آن یک ظهور دیگه‌اش که هست آن حجت است. جواب این است که نه چنین ظهوری ندارد کلامش، چنین دلالتی ندارد. خب این که می‌رود کنار. آیا دلالت دیگر،‌ دلالت عقلیه نه لفظیه وجود دارد یا ندارد؟ خب آن اگر ملازمه بین آن مدلول و آن دیگری برای ما ثابت باشد بله ما می‌توانیم از علم به آن خودمان علم به آن پیدا کنیم. کاری به گوینده نداریم، کاری به مخبر نداریم. اگر ملازمه ثابت باشد و ما علم به این ملزوم پیدا کنیم قهراً علم به لازم هم پیدا خواهیم کرد. ولی علم به ملزوم که پیدا نمی‌کنیم. چون علم وجدانی که نداریم. این کلام هم فرض این است تعارض دارد اثبات نمی‌کند مدلول مطابقی را تا ما آن را پایه قرار بدهیم بعد به ضمیمه آن برهان علم به لازم پیدا بکنیم. پس بنابراین در این موارد می‌گوییم آقا مدلول مطابقی از کار افتاده، مدلول التزامی را اخذ می‌کنیم. چنین چیزی نمی‌شود. این هم .... البته استاد دام ظله در تسدید فقط یک بخشی‌اش را فرمودند. همان که این دلیل التزامی نیست بقیه را هم به آن ضمیمه کردیم تا این که بتوانیم یک برهانی برای بحث‌مان قرار بدهیم.

سؤال: ؟؟؟ شهید صدر چنین مباحثی دارند.

جواب: دارند ایشان؟

سؤال: بله. ؟؟؟

جواب: خب من از ایشان دیدم نه از شهید صدر.

سؤال: استاد نتیجه این قول تفصیل می‌شود. نفی بالمره نمی‌شود. یعنی اگر لازم بالمعنی الاخصی داشت دلالت را می‌پذیرند این جا. نفی ثالث را می‌پذیرند.

جواب: بله درست این ثالثی که .... نه نفی دیگر را... ایشان ادعایشان این است حالا شما اشکال داشته باشید حرف دیگری است فعلاً بررسی نمی‌کنیم. ادعای ایشان این است که چیزی که چیزی را اثبات می‌کند نفی مایخالف آن را بیّن بالمعنی الاخص نیست. نفی مایخالف این طور فرمودند دیگه.

سؤال: ایشان پذیرفتند مدلول التزامی هست ولی بیّن بالمعنی الاخص نیست؟

جواب: نفی مایخالفه را اصلاً مدلول التزامی نیست.

سؤال: نه سؤالم یک چیز دیگه است. ایشان ؟؟؟ مدلول التزامی مشترکی ندارد. ایشان می‌پذیرند...

جواب: ایشان به این کاری ندارند. توی این وارد نشدند. در این که آیا مشترک است یا مشترک نیست. حالا می‌خواهی بگویی مشترک است یا بگو مشترک نیست. کار به این ندارند. اصلاً مدلول التزامی نیست تا بگویی مشترک است یا مشترک نیست.

سؤال: اول این طوری فرمودید مدلول التزامی هست ولی بیّن بالمعنی الاخص نیست.

جواب: نه مدلول التزامی نمی‌فرماید. لیس من باب الدلالة الالتزامیه. دلالت التزامی نیست. بله مدلول ممکن است حالا.

سؤال: مدلول التزامی هست.

جواب: نیست. لیس من المدلول الالتزامی.

سؤال: چون بیّن بالمعنی الاخص نیست التزامی نیست. منظورشان چیه؟

جواب: منظورشان این است که چون بیّن بالمعنی الاخص نیست پس مدلول التزامی نیست.

سؤال: خب ما می‌خواهیم ببریم زیر مجموعه بحث مفاهیم که دنبال بیّن بالمعنی الاخص هستیم؟

جواب: ما می‌خواهیم بگوییم دلالت لفظ است دیگه.

سؤال: نه ما می‌خواهیم بگوییم دلالت التزامی هست حالا اگر بیّن بالمعنی الاخص باشد از باب حجیت ظهور و ...

جواب: خب شما اصطلاح قرار می‌دهید برای خودتان بدهید. ما می‌خواهیم بگوییم این روایت نفی ثالث می‌کند یا نه. این روایت مدلول التزامی ندارد نسبت به آن.

سؤال: پس چرا بیّن بالمعنی الاخص بایست باشد

جواب: نه چون بیّن بالمعنی الاخص نیست ندارد.

سؤال: ایشان پس بحث را لفظی کرده دیگه. یک دلالت التزامی که منشاءش عقل است هست یا نه؟

جواب: نیست.

سؤال: خب پس باید ؟؟؟

جواب: چون به خاطر این مطرح کردیم که شما می‌گویید این خبر... این دو تا خبری که متعارض است می‌گفتید چی؟ می‌گفتید این دو تا خبری که متعارض است این می‌گوید واجب است آن می‌گوید حرام است. این که می‌گوید واجب است دو مدلولی است. یک مدلول این است که واجب است مدلول دیگرش این به التزامی این که مباح نیست. آن هم که می‌گفت حرام است دو مدلولی بود. می‌گفت حرام است مدلول التزامی‌اش این است که مباح نیست. مدلول‌های مطابقی درگیر هستند تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند حجت نیستند. مدلول‌های التزامی واحد آن‌ها حجت هستند نسبت به آن. ایشان می‌فرماید چی؟ می‌فرماید ما مدلول التزامی نداریم.

سؤال: ایشان اصطلاحی کرده بحث را.

جواب: نه نه. آقایان همین را می‌گویند.

سؤال: گفتند اعم است یا بیّن بالمعنی الاخص یا غیربیّن است.

جواب: نه نه لزوم این چنینی است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: اما دلالت التزامیه این چنین نیست. گفتند.... حالا شما ببینید مبنای دیگری دارید این براساس این مبنا است که دلالت التزامیه که یک دالی بخواهد دلالت التزامیه داشته باشد این در صورتی آن دال دلالت التزامیه دارد که بین مدلول مطابقی آن دال و آن مدلول التزامی لزوم بیّن بالمعنی الاخص وجود داشته باشد. این هم به خدمت شما عرض شود که یک بیان.

بیان دیگر:

بیان دیگر بیانی است که شیخنا الاستاد دام ظله از مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی نقل کردند. من حالا توی تقریرات‌شان هم از تقریرات‌شان نقل کردند. حالا دیگه فرصت نشد من به تقریرات ایشان نگاه کنم. ایشان سه تقریر از ایشان چاپ شده مرحوم آسید ابوالحسن که اهمش تقریرات مرحوم آقای آشیخ محمد تقی آملی رضوان الله علیه هست. ایشان فرموده إخبار چی می‌خواهد؟ قصد می‌خواهد. إخبار قصد می‌خواهد. قبلاً هم خواندیم آقای حکیم، توی کلام آقای حکیم بود که إخبار قصد می‌خواهد. قصد در جایی محقق می‌شود که آدم التفات داشته باشد. بی‌التفات که نمی‌شود قصد کرد چیزی را. خب این‌ها را که قبول دارید. این دو تا مقدمه را قبول دارید. إخبار قصد لازم دارد اما اگر کسی بی‌قصد یک حرفی را بزند مثلاً ما قرآن که می‌خوانیم «إیاک نعبد و إیاک نستعین» دروغ نمی‌گوییم ولو این که این مفاد خدای نکرده در ما نباشد. چون ما قصد معنا نداریم. ما قصد قرائت داریم. یعنی لفظ را توی لفظ داریم استعمال می‌کنیم. قصد معنا نمی‌کنیم که هی بعضی‌ها می‌گویند شما توی نماز چه جور می‌گویید ایاک نعبد و ایاک نستعین. دروغ است این. نه قصد معنا نکردیم، حکایت نمی‌خواهیم بکنیم، قرائت داریم می‌کنیم. خب پس إخبار قصد می‌خواهد. دو: قصد متفرع بر التفات است. تا به یک چیزی التفات نداشته باشی چطور می‌شود قصدش بکنی. غافل می‌تواند قصد بکند؟ نه. فلذا شیخ فرمود: إعلم ـ اول رسائل ـ أنّ المکلف اذا التفت الی حکم شرعیٍ أما أن یحصل له القطع أو الظن أو الشک. اما اگر اصلاً التفات ندارد، نه قطع دارد، نه شک دارد، نه ظن دارد. هیچی. نسبت به آن هیچی ندارد. خب بعد از این که این مقدمه روشن شد ایشان می‌فرماید، مقدمه سوم، این که کسی که دارد خبر می‌دهد تمام توجهش به ملزوم است به لازم توجهی ندارد. معمولاً این جوری است. به لازم توجهی ندارد. می‌گوید زید آمد، بکر آمد. به لازمه‌اش که حالا آمدن او یک لازمه‌ای دارد. او توجه ندارد. یا مثالی که استاد نقل کردند حالا شاید از ایشان است یا از خودشان است نمی‌دانم. می‌گوید زید مجتهد است، خب لازمه مجتهد بودن جواز تقلید از اوست. اما توجه به این ندارد. می‌گوید این مجتهد است حالا می‌شود از او تقلید کرد، نمی‌شود به آن توجه ندارد. یا لااقل من اضافه می‌کنم دلیلی بر توجهش نیست. ممکن است داشته باشد اما این جور نیست که حتماً‌ کسی به ملزوم توجه دارد ما به گردنش بگذاریم تو به آن هم توجه داشتی. فلذا توی زندگی خیلی‌ها پیش می‌آید وقتی یک کسی یک حرفی می‌زند این قوم و خویش‌ها و این‌ها به لوازم تو پس می‌خواستی فلان بگویی. بابا من اصلاً حواسم نبود که این حرف وقتی آدم یم زند آن مثلاً لازمه‌اش هم آن است. آن لازمه‌اش هم این است. اصلاً توجه نداشته.

خب پس بنابراین یا توجه ندارد یا برای ما که شنونده هستیم معلوم نیست توجه داشته یا توجه نداشته. بنابراین وقتی که راوی دارد می‌گوید هذا واجبٌ معلوم نیست اصلاً توی ذهنش توجه داشته و التفات داشته به این که بله وقتی وجوب باشد لازمه این، این است که حلال نیست پس دارد إخبار از حلال نبودن هم می‌دهد. این که شما بگویید که پس این راوی که دارد می‌گوید هذا واجبٌ یخبر عن امرین. یک، وجوب هذا، دو، عدم حلیت هذا این درست نیست. چون اصلاً معلوم نیست توجه به آن لازم داشته تا قصد حکایت از آن بکند تا إخبار از آن بکند. بله ذهن شمای شنونده ممکن است تداعی معانی بشود منتقل بشود ولی گردن او نگذار که او أخبار کرده. گردن او نمی‌شود گذاشت. بنابراین خبرین متعارضین فقط نسبت به مدلول مطابقی‌اش حکایت است. نسبت به این مدلول التزامی نمی‌شود حکایت است، إخبار است، شهادت است. بنابراین این‌ها اصلاً إخبار نمی‌کند از آن تا آقای نائینی بفرماید خب آن حجت نیست. این إخبارش که حجت است. اصلاً إخباری ندارد. یا ما نمی‌دانیم دارد یا ندارد. یا حتماً إخبار از آن نیست یا ما نمی‌دانیم. تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است که التفات داشته، نداشته، قصد حکایتش را داشته، نداشته. خب این هم فرمایش مرحوم آقای آسید ابوالحسن رضوان الله علیه است. آخرین دلیل که دیگه فرصت توضیحش نیست فقط عنوانش را عرض می‌کنم و آن این است که التزام به این مسأله که هر جا مدلول مطابقی‌ها حجت نیست مدلول التزامی هم می‌تواند حجت باشد این با مسلّمات فقه ناسازگار است. و آقای خویی این فرمایش آقای خویی است. موارد عدیده شمرده ایشان که این حرف با مسلّمات فقه ناسازگار است پس نمی‌توانیم به آن ملتزم بشویم و کشف می‌کنیم این حرف باطل است. حالا آن مسلمات فقه کجاست ان شاء الله برای یکشنبه. چون شنبه شهادت امام هادی(ع) به حسب نقل هست تعطیل است. و صلی الله علی محمد.

**پایان جلسه.**